میزگرد بررسی داستان های عامه پسند/ داستان خواص، داستان عوام

داستان عامه‏پسند یا داستان پاورقی با هر اصطلاح‏ مترادف دیگری اگرچه به نظر عبارتی آشناست،اما هنوز مرز روشنی با دیگر گونه‏های ادبی پیدا نکرده‏ است.در مبانی نظری ادبی ما تعریف دقیق و روشنی‏ از این اصطلاحات نشده است.به همین دلیل گاهی‏ باعث مناقشات لفظی شده است.برای روشن‏تر شدن این مفاهیم و کمک به شناخت و تبیین این‏ گونهء داستانی میزگرد تخصصی«بررسی داستان‏ عامه‏پسند»را برگزار کردیم.

این گفت‏وگوی گرم و صمیمانه طولانی شد.اکنون‏ خلاصه‏ای از بحث این میزگرد را تقدیم می‏کنیم. حمید رضا گودرزی:

باورهای مردم چه به‏صورت شعر،چه به‏صورت‏ ضرب المثل،چه به‏صورت قصه و افسانه به اسم ادبیات‏ عامه معروف شده.ولی اصطلاح عامه‏پسند بحث‏پسند را پیش می‏کشد و بحث گرایش را.من تعریف این ادبیات‏ از منظر خواننده را خیلی نمی‏پسندم،چون خواننده،یک‏ انسان متغیر است و وابسته به فرهنگ آن جامعه.بین‏ مولوی که در بین مردم اقبال عمومی پیدا کرده و کتابی‏ که این روزها پرفروش است فرق است.

شما اگر بخواهید متوجه منظور یک خارجی بشوید باید زبان او را بیاموزید.ادبیات هم یک زبان است،چطور فکر می‏کنید بدون آموختن این زبان می‏توانید از ادبیات لذت‏ ببرید.

ادبیات جدی نیاز به مبانی و الفبا دارد.اما این ادبیات نیاز اسکن‏ به آموزش ندارد و صرفا براساس یک سری تصاویر ذهنی‏ است که به روان‏شناختی انسان،بخصوص جوان‏ها و نیازهای همان جامعه وابسته است...در جامعه ما به‏ دلایل جامعه‏شناختی که می‏شود بررسی کرد،نوعی‏ ادبیات عامه‏پسند رشد پیدا کرده که در محدودهء ماجراهای‏ عشقی اجتماعی با گریز زدن به مسایل اجتماعی که در سال‏های اخیر دور می‏زند.من فکر می‏کنم ادبیات جدی‏ را اول باید تعریف کنیم.فرق ادبیات جدی و غیرجدی‏ در احتیاجی است که ادبیات جدی به آموزش دارد. این بحث‏ها در سطح دنیا هم مطرح است.این همان‏ بحثی است که به نوعی پست‏مدرن‏ها هم مطرح‏ کرده‏اند.بحث این بود که بیاییم ادبیات را از نخبه‏گرایی‏ و محافل روشنفکری و اختیار افراد خاص دربیاوریم و مردمی کنیم.

لونار مثالی می‏زند و می‏گوید:شما الان کانال‏های‏ تلویزیون را که بزنید،می‏بینید فرهنگ‏سازی می‏کنند. چیزهایی خیلی ساده و روشن را می‏گویند.می‏خواهند نیاز کاذب ایجاد کنند.بعد از همین تفکر ژانر پست‏مدرن‏ مطرح شد که درواقع همین بحث ماست.یعنی تلفیقی‏ بین ادبیات جدی و عمیق و ادبیات عامه‏پسند.و این‏که‏ چگونه می‏شود از آن مخاطب استفاده کرد.درعین‏حال‏ اصالت ادبی کار را فدای آن تیراژ و آن وسعت گسترده‏ نکنیم.

اسد الله امرایی:

من چند مساله را می‏خواهم بگویم:اول مشکل‏ فرهنگستانی ماست.ما اگر به یک فیلم یا کتاب بگویم‏ 2Lعامه‏پسند،نویسنده یا تهیه کننده‏اش فکر می‏کند به آن‏ اثر توهین شده و این ایراد را پیدا کرده است.این مشکل‏ روی اسم‏گذاری این بحث هم هست،داستان چند تقسیم‏بندی عمده و پذیرفته شده دارد.یکی داستان‏های‏ ادبی که داستان‏های تفسیری است.و در برابر داستان‏های پرخواننده یا پاپی‏یولار است.پاپی‏یولار را وقتی در موضوع سیاست می‏آوریم راحت‏تر می‏شود معنی‏اش کرد.وقتی می‏گوییم پاپی‏یولار فروند می‏شود جبهه خلق.

من فکر می‏کنم مترجمین ما یا فرهنگستان‏های ما برای‏ این واژه باید معنی دقیقی پیدا کنند که منظور را برسانند. وگرنه به صرف اینکه بگوییم یک داستان یا یک رمان‏ پاپی‏یولار است به نظرم هیچ ایرادی ندارد.در همه جای‏ دنیا هم هست و ما نمی‏توانیم خودمان را از سیستم جهانی‏ جدا فرض کنیم.با این فرق که آنجا تقسیم‏بندی مفصلی‏ دارد و اینجا چون امکان ظهورشان نیست،کم‏تر است. شهرام اقبال‏زاده:

من دوست دارم بحثم را با شعری از مولوی شروع کنم:

«اختلاف خلق از نام اوفتاد -چون به معنا رفت آرام اوفتاد».

بعضی از بحث‏های لفظی و کلامی درواقع تفاوت‏ جوهری ندارند.یکی از دلایلش این است که پژوهش‏ اینجا عمیق،دامنه‏دار و ریشه‏دار نیست،بحث‏ها آکادمیک‏ نیست.تقسیم‏بندی آکادمیک نیست.عامه‏پسند یک‏ اصطلاح ترکیبی است.پسند یعنی ذوق سلیقه عام.عامه‏ یعنی کسانی که فرهیخته نیستند.بحثی که امروز پیش

آمد،اگر پشت نداشته‏ باشد و دنبال نشود،آب‏ در هاون کوبیدن‏ است.اگر کسی‏ نخواهد وقت و عمرش‏ را بگذارد،تحقیق کند و مطلب بنویسد،روی‏ دستش می‏ماند. من هم گاهی‏ چیزهایی می‏نویسم‏ ولی در خانه بایگانی‏ می‏کنم.استاد سید حسینی با همه اسم و رسم،رساله‏اش در باب‏ شکوهمندی سخن چاپ نشده است.ادبیات اگر خلاقه‏ نباشد که ادبیات نیست.حداقل ما به‏عنوان مدعیان‏ روشنفکری هیچ‏کدام فهیمه رحیمی را دوست نداریم. آنچه هست واقعیت وجودی این‏هاست.کسی می‏آید این ادبیات را می‏کوبد که خواننده‏های این آثار نادان‏ هستند،عامه‏اند،نفهم هستند،بی‏شعور هستند.خب، بله،این‏ها توضیح واضحات است.حق ندارید به آن‏ها توهین کنید.چطور برای سیاست رای‏شان را می‏خواهید؟!

صفدر تقی‏زاده:

گمان می‏کنم این بحث‏ها فقط برای روشن کردن مفهوم‏ اصطلاح داستان عامه‏پسند یا داستان پاورقی است.ما رمانس داریم که بعد می‏شود رمان و بعد به نوعی از رمان‏ که رمان عامه‏پسند است می‏رسد.بحث‏های مطرح شده‏ این مسئله را به خوبی روشن کرد که ادبیات عامه‏پسند چه‏ ویژگی‏هایی دارد...ما این‏گونه داستان‏ها را در آمریکا هم داریم.حتی در مجله نیویورک تایمز بوک ریویو دو ستون متفاوت هست،یک ستون مخصوص داستان‏های‏ عامه‏پسند،بست‏سلر یا پرخواننده و یک ستون هم‏ داستان‏های متعالی و هنری.و این دو را با هم قیاس‏ می‏کنند.

نکته بعد این‏که شاید یک نویسنده عامه‏پسند کم‏کم بتواند خودش را به ادبیات خلاق نزدیک کند.مثل استیون‏ کینگ که از روی داستان‏هایش فیلم درست می‏شود. الان این نویسنده آن‏قدر به کارش تسلط پیدا کرده که‏ آرام‏آرام در زمره نویسندگان متعالی قرار گرفته‏ 3Lاست و حالا دیگر او را مثل دانیل استیل حساب نمی‏کنند. او در کارش مهارت دارد و البته جزء پرفروش‏ها هم هست‏ و شاید همان اعتبار جان اپداک و نویسندگان دیگر را کسب‏ کرده است.

عباس پژمان:

ادبیات اگر اسمش را می‏گذاریم ادبیات،ادبیات است،حالا چه عامه دوست داشته باشند چه نداشته باشند.چیزی‏ که این‏جا همه دارند محکومش می‏کنند و اسمش را ادبیات گذاشته‏اند،بیشتر درواقع ادبیات نیست.اصطلاح‏ خاصی دارد که در تمام رشته‏های هنری هم هست و به‏ آن«گیچ»می‏گویند و بیشتر تقلیدی از ادبیات است.یعنی‏ حالت ابتذال هر شکل هنری،حالا ادبیات باشد،یا نقاشی‏ یا موسیقی.عوام هم اکثرا ذوقشان به طرف گیچ کشیده‏ می‏شود.آفرینش هنری ذوق می‏خواهد،استعداد می‏خواهد و این ذوق را همه ندارند.لذت بردن از آثار هنری اصیل،باز هم ذوق خاصی می‏خواهد و قرار نیست‏ همه از آثار هنری خوب لذت ببرند.این ذوق را همه‏ ندارند.یا لااقل به یک نسبت ندارند.این‏ها اصلا اثر هنری نیستند.اصلا اسمشان ادبیات نیست.این‏ها تقلیدی از رمان است.این‏ها حالت ادبیّت ندارند و خود به خود محکومند.ولی عوام دوست دارند.و ذوقشان در همین حد است.

اسد الله امرایی:

هیچ‏کس شک ندارد که آثار ادبی برتر چه آثاری هستند. دعوا از آنجا شروع می‏شود که آثار پرخواننده موجودیت‏ ادبیات جدی را تهدید می‏کند.چطور تهدید می‏کند؟ناشر به‏عنوان یک کار تجارتی به آنها نگاه می‏کند.در نتیجه‏ می‏آید کار فلان خانم را با تیراژ بالا چاپ می‏کند و می‏فروشد و سراغ کار جدی‏تر نمی‏آید.کارهایی که به‏ اتفاق آرا ادبی است.البته این آثار بطور آنی تهدید می‏کنند و در درازمدت چون ماندگار نیستند از بین می‏روند و همین‏ آثار جدی‏تر است که می‏ماند.

حمید رضا گودرزی:

این‏که ادبیات عامه‏پسند ادبیات جدی را به خطر می‏اندازد، اصلا این‏طور نیست.در کل دنیا هم به این شکل است. این دو در کنار هم بوده‏اند و جای هم را تنگ نکرده‏اند. هر یک مسیر خودش را رفته است...ما باید این ژانر موجود را بپذیریم.واقعیتی است موجود باید رابطه بین‏ این ادبیات که جدی است و مخاطب کمتری دارد و آن‏ ادبیات که توانسته است از مخاطب استفاده کند،پیوند برقرار کنیم.اگر آن‏ها نکات مثبتی دارند از آن‏ها استفاده‏ شود و این مرزبندی دوگانه کاذب یا غیرکاذب باید به‏ نحوی ازبین برود و ما بتوانیم از امکانات مخاطب استفاده‏ کنیم.این بحث در آمریکا هم هست.مثلا جان بارتین‏ می‏گوید:خسته شدیم از این خواندن متن‏های جویسی. متن را بخوانیم و بعد صد تا کتاب برای تفسیر آن بخوانیم، بعد استعاره بخوانیم،بعد اساطیر بخوانیم،ما یک متنی‏ می‏خواهیم که آن را با یک بار خواندن بفهمیم.او هم‏ خود جزء نخبه‏های آن‏جا است.این بحث اینجا و در این‏ زمان کم به نتیجه نخواهد رسید.نیاز به کار بیشتر دارد. این ژانری است موجود،نمی‏شود کاری هم بکنیم باید بطور نسبی بشناسیمش و اگر نکات مثبتی دارند از آن‏ استفاده کنیم.

حسن میرعابدینی:

این ادبیات پیش از این هم بوده اما حسرت نویسندگان‏ را برنمی‏انگیخت.ولی الان می‏بینیم که این ادبیات‏ حسرت روشنفکران را برمی‏انگیزد.مثلا می‏گویند که‏ نویسندگانی مثل گلشیری و دولت‏آبادی باید بیایند و راه‏ نزدیک شدن به خواننده را از نویسندگان عامه‏پسند یاد بگیرند.این مسئله است که مهم است و این فکر را به‏ وجود می‏آورد که دارد ادبیات را تهدید می‏کند.مثلا بامداد خمار را در نظر بگیرید چقدر روشنفکران راجع به آن قلم‏ فرسایی کردند.گرچه می‏گویند زبان بهتری دارد یا شخصیت‏هایش واقعی‏ترند اما از کلیشه‏های گیچ پیروی‏ می‏کند.